

مولوی و ادبیات مولویه

محمدامین ریاحی*

چکیده

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی اندیشمند بزرگ ایرانی و تابناک‌ترین چهره‌زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در عصر ایلخانان در دیار روم است. در این مقاله، ضمن نقد ارتباط سلطان کی‌قباد اول با پدر مولانا و خود او و دیگر افسانه‌هایی که مریدی چون افلاکی در مناقب‌العارفین خود برای بالا بردن شأن و منزلت مراد خویش پرداخته است، کوشش شده است تا تأثیر عظیم اندیشه و آثار مولانا را در ادامه رواج زبان و شعر فارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر و سایر متصرفات عثمانی نشان دهیم، هرچند در این راستا باید کتاب‌ها نوشت و از جنبه‌های مختلف آن را تحلیل کرد.

دو دیگر این‌که ادبیات مولویه را که نقشی بسزا در ترویج زبان فارسی در خارج از ایران، بویژه آسیای صغیر و شبه قاره داشته است - از قبیل معارف بهاء ولد، معارف برهان‌الدین محقق ترمذی، مقالات شمس تبریزی، آثار سلطان ولد و ... - معرفی کنیم.

کلیدواژه

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی - ادبیات مولویه - آسیای صغیر - قونیه.

* استاد ممتاز دانش‌گاه و محقق گران‌مایه ادب فارسی و فرهنگ ایرانی.

مولوی^۱ تابناک‌ترین چهرهٔ زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در عصر ایلخانان در دیار روم است. آفتابی درخشان است که بعد از او هم قرن‌ها ستارگانی از او نور گرفته و خانقاه‌ها و محافل دوست‌داران فرهنگ ایرانی را روشن نگاه داشته‌اند.

دربارهٔ مولوی کتاب‌ها و مقاله‌هایی فراوان نوشته شده که آن‌همه، مخصوصاً تحقیقات استادان زنده‌یاد علامه بدیع‌الزمان فروزان‌فر در ایران و استاد عبدالباقی گلپنارلی در ترکیه، ما را از بحث مفصل بی‌نیاز می‌کند.

یک نکته را باید در این جا روشن کنیم که اقامت مولوی در قونیه، پایتخت سلطان کی‌قباد اول، سبب شده که تذکره‌نویسان و محققان متأخر، میان مولوی یا پدرش با آن پادشاه ارتباطی نزدیک تصور نمایند. حتی افلاکی در مناقب‌العارفین خود که مثل هر مریدی به قصد بالا بردن مقام پیر و مراد خود افسانه‌هایی بی‌اساس سر هم کرده است روایت می‌کند که روزی کی‌قباد بهاء‌ولد پدر مولوی را دعوت کرد و در حضور جمع شیوخ و ارکان دولت پیشنهاد سلطنت به او کرد و گفت:

«... ای پادشاه دین، من بنده‌ام. بعدالایوم می‌خواهم سوباشی تو باشم و حضرت مولانا سلطانی کنند. چه سلطنت ظاهر و باطن از قدیم‌العهد از آن شماسست. هم‌چنان حضرت بهاء‌ولد از حد بیرون عنایت‌ها فرموده، چشم‌های سلطان را قبله‌ها داد ... فرمود که ای مَلِکِ مَلِکِ سیرت مُلک‌دار، یقینت باد که مُلک دنیا و آخرت را از آن خود کردی. سلطان به رغبت و ایقان تمام برخاست و مرید شد و به موافقت پادشاه جمیع خواص و سپاه مرید شدند ...»^۲.

واقعه‌ای به این اهمیت را، اگر اتفاق افتاده، چرا ابن بی‌بی و دیگر تاریخ‌نویسان نادیده گرفته‌اند؟

چنین روایاتی افسانه‌سرایبی است. زیرا همان‌طور که پیش از این گفتیم در دورهٔ کی‌قباد اول [۶۱۶-۶۳۴] هنوز تصوف در دیار روم رواج و رونقی نیافته بود. وانگهی بهاء‌ولد پدر مولوی هم، عارفی از نوع مولوی که خانقاه و مریدان فراوان داشته باشد نبود (خود مولوی هم مدرسه داشت، نه خانقاه) بهاء‌ولد از عالمان دین بود و به تدریس فقه و علوم دین می‌پرداخت و گاهی هم وعظ می‌کرد.

پدر مولوی که مقارن با هجوم مغول، از بیم و هراس، بلخ را ترک کرده بود، از راه بغداد و مکه راهی روم شد و سالیانی در ارزنجان و مِلیطیه و لارنده گذرانید و سرانجام در فاصلهٔ سال‌های ۶۱۸-۶۲۸ به قونیه رفت^۳، اما در متون آن عصر حتی اشاره‌ای هم به ورود او به قونیه نشده است، درحالی که سفر شهاب‌الدین عمر سهروردی با آب و تاب نقل شده است^۴ به این علت که سهروردی به سفارت از طرف خلیفهٔ بغداد به نزد سلطان

کی قباد رفته بوده است. این را هم گفته‌ایم که نجم رازی با این که مرصادالعباد خود را به سلطان کی قباد تقدیم کرد، به قدر انتظار خود حسن استقبال ندید. کی قباد حامی شعر و ادب بود، اما ظاهراً با تصوف میانه‌ای نداشت.

درباره ورود بهاء ولد به قونیه و رفتار سلطان با او که او را به قونیه فراخوانده، یا در ورود او به پیشوازش رفته و خود و ارکان دولتش مرید او شده‌اند، روایت‌هایی متناقض و متضاد در آثار مولویه هست و همین تناقض‌ها دلیل ساختگی بودن آن‌هاست. صحیح‌تر همان است که سلطان ولد در ولدنامه گفته است که او بی‌خبر وارد قونیه شد. این هم که می‌گوید بعد از مدتی که مورد توجه مردم قرار گرفت، سلطان به او ارادت یافت، باز هم جای تأمل است.

در هنگام وفات بهاء ولد در ۶۲۸، مولوی جوانی ۲۴ ساله بود. بعد از تحصیل در قونیه و حلب و شام به قونیه بازگشت و کار پدر و نیاکان خود را پیشه کرد: «مثل درس گفتن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ورزیدن»^۵. مولوی در آن سال‌ها هنوز شعر نمی‌سرود. عرفانش هم آرام و بی‌سروصدا بود، از نوع آن چه در معارف بهاء‌ولد، مجموعه سخنان پدرش، یا معارف برهان محقق ترمذی استادش می‌بینیم.

آن چه همه نوشته‌اند و جای تردیدی باقی نمانده، این است که شاعری و شوریدگی او و آفرینش این همه اشعار شورانگیز و جذب آن همه مریدان و سرسپردگان و پایه‌ریزی طریقتی که به نام او معروف شده، در سی ساله آخر زندگی، و بعد از دیدار با شمس تبریزی در سال ۶۴۲ بوده و بیت سعدی مصداق حال او نیز هست:

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

درباره دیدار مولوی و شمس تبریزی روایت‌ها و افسانه‌هایی رنگارنگ بیان شده است. این همه اختلاف در روایت‌ها برای چیست؟

تصور می‌شود این همه از آن جاست که کسی باور نمی‌کرده است که چنان عالمی ناگهان احوالش بدان سان دگرگون شود و شاعری و سماع و سرمستی و بی‌قراری و وجد و شور و حال پیش گیرد.

هرچه بود، زمانه عوض شده بود. کاروان‌های عارفان و صوفیان نوبه‌نو از ایران رسیده بودند. بذری هم که صوفیان نسل پیش افشاندند بودند، اینک به‌بار نشسته بود. حالا دیگر، دیار روم خاصه، قونیه پذیرای تصوف بود.

پیش از این گفتیم که خبر ورود پدر مولوی به قونیه در هیچ یک از تاریخ‌های آن عصر ذکر نشده است، اما ذکر مولوی را مؤلف مسامرة الاخبار جزو اصحاب طریقت دوره

کی خسرو سوم [۶۶۶-۶۸۲] آورده است. صحیح همین است، دوره ارشاد و شاعری مولوی درست در سال‌هایی است که آسیای صغیر در قلمرو ایلخانان ایران درآمده بوده و کی خسرو سوم با شرکت برادران خود فقط نامی از سلطنت داشتند.

جوش و خروش دریای طبع مولوی از وجود شمس مایه گرفته بود و بیش‌تر غزل‌های خود را به نام او و به یاد او سروده است. بعد از ناپدید شدن شمس و نومیدی از بازیافتن او، در ۶۴۷ نظر عنایت خود را متوجه صلاح‌الدین فریدون زرکوب قونیوی کرد و یاران را به پیروی از او مأمور ساخت. در مقطع ۷۱ غزل، نام او را آورده است. صلاح‌الدین تا ۶۵۷ که در گذشت، جانشین مولوی بود. جنازه صلاح‌الدین را به رسم شادی و سرور، چرخ‌زان و سماع‌کنان تشییع کردند و به خاک سپردند.^۷ پس از او، مولوی حسام‌الدین چلبی را جانشین خود قرار داد. خاندان حسام‌الدین از ارومیه مهاجرت کرده و در قونیه ساکن شده بودند و او در ۶۲۲ در قونیه بدنیا آمده بود. صحبت چلبی شور و حالی تازه به مولوی داد، و مولوی شش دفتر مثنوی را به خواهش او سرود.

مثنوی مولوی و دیوان کبیر او معروف به کلیات شمس شاه‌کارهای جاودان شعر و ادب و فرهنگ و اندیشه ایرانی است. سه اثر منثورش فیه ما فیه، مجالس سبعه، و مکتوبات آن بزرگ هم از فوایدی فراوان سرشار است. درباره این آثار عزیز بحث‌هایی فراوان رفته و ناگفته‌هایی بسیار هم هست که این مختصر گنجایش بیان آن‌ها را ندارد.

فقط ذکر این نکته در این جا لازم است که ارزشی والا که ما امروز برای مولوی قایل هستیم، به اعتبار آثار اوست، اما پیروانش - جماعت مولویه - برای او شخصیتی خارق‌العاده قایل بودند و این شخصیت بعد از وفات او با خیال‌بافی‌ها و افسانه‌پردازی‌های مریدان شیفته‌دل ساده‌اندیشی مثل افلاکی مؤلف مناقب‌العارفین تکوین یافته است، به همان‌سان که در مقامات هر یک از دیگر پیران طریقت هم نظایر آن را می‌بینیم.

با این اشاره می‌خواهم بگویم روایات افلاکی درباره نفوذ مولوی و خاندانش، و سرسپردگی پادشاهان و رجال دولت سلجوقی به آنان - که مورد قبول محققان قرار گرفته - باید مورد تأویل و تردید قرار گیرد. گفتم و تکرار می‌کنم که دوره شاعری و ارشاد مولوی منحصر به سال‌های اواخر عمر او بوده، شهرت و نفوذ عظیم او هم بعد از وفات او حاصل شده و در نوشته‌های معاصرانش منعکس نیست. چنان‌که سیف فرغانی که خود صوفی و مقیم روم بوده و از راه دور قصایدی در مدح سعدی می‌سروده و برای او به شیراز می‌فرستاده است، از مولوی نامی نمی‌برد. در آثار نظم و نثر آن عصر هم

نامی از او نیست. تنها آق‌سرایبی در مُسامرة الاخبار ضمن سایر پیران طریقت، ذکرى هم از او می‌کند.

پس آن آفتاب فضیلت و معنی، بعد از غروب حیات مادی خود، آغاز نورافشانی کرده، و انوار زبان و اندیشه و فرهنگ ایرانی را بر دیار روم و بتدریج بر سراسر عالم تابانیده است.

تأثیر عظیم اندیشه و آثار مولوی در ادامهٔ رواج زبان و شعر فارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر و سایر متصرفات عثمانی، به درجه‌ای از اهمیت است که کتاب‌ها باید دربارهٔ آن نوشته شود و از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

پیش از آن، حامی زبان فارسی دربار سلجوقیان روم در قونیه، و شاه‌زادگان آن خاندان و وزیران و رجال و دیوانیان ایرانی آن‌ها در دیگر شهرهای روم بودند. با فرو ریختن پایه‌های سلطنت آن خاندان، طبیعی بود که زبان فارسی ارزش و اعتبار خود را از دست بدهد، اما شعر مولوی و طریقت مولوی و خانقاه‌های مولویه، به هر صورت موجب بقای زبان فارسی در آن دیار و گسترش آن در نواحی خارج از روم شد. چون مثنوی و غزل‌های مولوی به فارسی سروده شده، زبان فارسی برای درویشان طریقت مولوی به صورت زبان مقدس درآمد.

اگر استقرار سلجوقیان را در آسیای صغیر، مقدمهٔ رواج و گسترش زبان و ادبیات فارسی در آن سامان بدانیم، تأسیس طریقت مولویه مکمل آن بوده است. زبان فارسی در قرن ششم و هفتم اختصاص به شاعران و وزیران و مستوفیان و منشیان و کارگزاران حکومت داشت. این بار از طریق خانقاه‌های مولویه، به میان طبقات مردم راه گشود. به همان سان که در درگاه پادشاهان، شاه‌نامه‌خوان‌هایی بودند، که با شاه‌نامه‌خوانی جلال و شکوه دربار را تکمیل می‌کردند، در خانقاه‌ها و مجامع و محافل درویشان هم سنت این بود که کسانی به نام مثنوی‌خوان با خواندن اشعار مولوی صاحب‌دلان را ذوق و حال می‌بخشیدند و وقت آنان را خوش می‌کردند. رسم مثنوی‌خوانی تا سال ۱۳۰۴ شمسی که «مولوی‌خانه‌ها بسته شد»^۱، ادامه داشت. مولوی‌خانه‌ها مراکز فرهنگ ایرانی بود، مثلاً همه‌ساله در آن‌ها نوروز را جشن می‌گرفتند.^۲

امروز هم وقتی که ایرانی در آرام‌گاه مولوی در قونیه آن‌همه شعر و عبارت فارسی را بر در و دیوار می‌بیند، خویشتن را در محیط آشنا و در دیار یاران می‌یابد. در طریقت مولویه و آداب و رسوم و سنن خاص آن، بیش‌تر تعبیرات و اصطلاحات، فارسی است. در این جا چند نمونه از آن اصطلاحات را می‌آوریم:

آستان	درگاه مولوی و آرام‌گاه او
آتش‌باز	آشپز، مطبخی
آیین	اشعاری که در مراسم سماع می‌خواندند
آیین‌خوان	خوانندگان آیین
برگ سبز = نیاز	نذری که مولویان به درگاه مولانا می‌آورند
جان	خطاب درویشان به یک‌دیگر
چله	عبادت خاص چهل روزه
دم	وقت
درگاه	اقامت‌گاه شیخ
دستار	عمامه
دسته‌گل	نوعی پیراهن
دستور	اجازه (مخفف دستوری)
خاموشان	مردگان، گورستان
خاموش‌خانه	گورستان
شب غرس	شب وفات مولوی که در همه درگاه‌ها سماع برقرار می‌شد
سماع	رقص دسته‌جمعی که با آهنگ خاص در شب‌های جمعه اجرا می‌شد و اینک همه‌ساله در ۲۲ آذرماه به یادبود سال وفات او اجرا می‌شود
تنوره	لباس بی‌آستین و بی‌یقه مخصوص سماع
تیغ‌بند	کمر بند خاص سماع
مطربان	اجراکنندگان موسیقی مولویه
مطرب‌خانه	محل اجرای آن موسیقی
نی‌زن	کسی که ساز سنتی مولویه «نی» را می‌نوازد
پوست	مقام معنوی
پوست‌نشین	شیخ صاحب مقام
مثنوی‌خوان	کسی که شغل خواندن مثنوی دارد
هفت‌سلام	هفت آیه که در مراسم نوروز می‌خواندند
عشق و نیاز	تعبیری بود به‌جای سلام
مهمان	واردین غیر درویشان مولویه
نونیا	درویشان نوسفر

زندگی و عبادت مولویه، سراسر شعر بود. شعر فارسی: در غم و شادی، در سوک و عروسی، در سفر و مهمانی، هم‌آوازِ ابیاتی از مولوی می‌خواندند که آن را گل‌بانگ می‌نامیدند.

مثلاً به هنگام سفر عزیزان و وداع یاران این گل‌بانگ را سر می‌دادند:
 بده مرا تو خدایا در این خجسته سفر هزار نصرت و شادی هزار فتح و ظفر

بر سر خاک عزیزان بدین گل‌بانگ اشک می‌ریختند:
 ای ز هجران فراق آسمان بگریسته دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته

در شب‌های عروسی بدین گل‌بانگ، بزم خود را پر از شور و شادمانی می‌کردند:
 بادا مبارک بر جهان سور و عروسی‌های ما سور و عروسی را خدا بپرید بر بالای ما

یا این گل‌بانگ را می‌زدند:
 پیشتر آ پیشتر آ جان من پیک در حضرت سلطان من

بر سفره مهمانی بدین گل‌بانگ دست به طعام می‌بردند:
 ما صوفیان راهیم ما طَبَله خوار شاهیم پاینده‌دار یا رب، این کاسه را و خوان را

رسم چنین بود که ابتدا شیخ گل‌بانگ را می‌خواند، و بعد مریدان دسته‌جمعی آن را تکرار می‌کردند. در پایان، در میان سکوت حاضران شیخ این عبارت را عیناً به فارسی ادا می‌کرد: «دم حضرت مولانا، سر شمس تبریزی، کرم امام علی، هو...» و حاضران هم آواز هو می‌کشیدند.

سخن از مولوی و مراسم سراسر شور و حال مولویه پایان ندارد، ناچار با اختصار درباره آثار سایر بزرگان این طریقت: پدر مولوی، و معلم و مرشد او و پسر و پیروانش سخنی می‌گوییم.

پیش از شروع به ذکر ادبیات مولویه، این استنباط کلی را درباره زبان و شیوه بیان این آثار باید بگوییم که نوشته‌های بهاء ولد پدر مولوی و برهان محقق ترمذی که بیش‌تر عمر را در خراسان زیسته بودند، رنگ و بوی فارسی خراسان را دارد. در مقالات شمس تعبیرات فارسی غرب ایران (آذربایجان) بچشم می‌خورد. در نظم و نثر خود مولوی و یارانش اندک اندک تعبیرات خاص محیط روم پدیدار می‌شود. اینک آثار مولویه:

۱- **معارف بهاء ولد**، مجموعه مواعظ و سخنان بهاء‌الدین محمد بلخی (در گذشته ۶۲۸)، پدر مولوی است که به‌وسیله مریدان کتابت شده، یا بعداً از قول او نقل شده است. «معرفت» گفتن، تعبیری بود درباره سخنان عرفانی پیران طریقت، و وقتی که این سخنان به‌وسیله مریدان جمع‌آوری می‌شد و به‌صورت کتاب درمی‌آمد، آن را «معارف» می‌نامیدند.

اگرچه بیش‌تر سخنان بهاء‌ولد پیش از ورود او به دیار روم، در خراسان یا در شهرهای میان راه بیان شده است، لیکن به دو دلیل ذکر آن در این‌جا مناسب است: یکی این‌که تدوین آن در قونیه صورت گرفته، دیگر این‌که در اندیشه و شعر مولوی و پیروان او تأثیر داشته است. این کتاب که نثری ساده و روان دارد، به تصحیح استاد فروزان‌فر بچاپ رسیده است.^{۱۰}

۲- **معارف برهان‌الدین محقق ترمذی**، مجموعه مواعظ و سخنان او (در گذشته ۶۳۸) که از مریدان بهاء‌ولد، و معلم و مرشد مولوی بوده است. این کتاب نیز با تصحیحات و حواشی استاد فروزان‌فر بچاپ رسیده^{۱۱} اما آن‌چه منتشر شده خلاصه کتاب است و نسخه‌هایی مفصل‌تر از آن در ترکیه موجود است که باید براساس آن نسخه‌ها مقابله و چاپ شود.

۳- **مقالات شمس تبریزی**، مجموعه سخنان شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک‌داد تبریزی است که در ۶۴۲ دیدار مولوی با او موجب دگرگشت احوال مولوی شد. این سخنان به‌وسیله سلطان ولد پسر و جانشین مولوی یا مریدان دیگر تنظیم شده است.^{۱۲}

۴- **آثار سلطان ولد**، بهاء‌الدین احمد پسر مولوی، معروف به سلطان ولد (متولد ۶۲۳- در گذشته ۷۱۲) بعد از مرگ حسام‌الدین چلبی در ۶۸۳، قطب طریقت مولویه شد و در واقع این طریقت را او تأسیس کرد و شکل بخشید. سلطان ولد که در مکتب پدر تربیت یافته بود و شیفته شخصیت و رسم و راه او بود، به تقلید پدر اشعاری فراوان (یک دیوان و سه مثنوی) سروده است. اشعار او بیش از لطف شعری از نظر تحقیق در احوال و افکار مولویه و نیز لغات و تعبیرات آن آثار اهمیت دارد. آثار او از این قرار است:

الف- دیوان سلطان ولد، مرکب از انواع شعر که بیش از دوازده هزار بیت است.^{۱۳}

ب- **ابتدا نامه**، مشهور به ولدنامه^{۱۴} در وزن حدیقه سنایی. این مثنوی در سال ۶۹۰ در ظرف سه ماه سروده شده، و اطلاعاتی فراوان درباره زندگی مولوی و یارانش دارد.

ج- **رباب‌نامه**، در وزن مثنوی مولوی شامل هشت‌هزار بیت که در ظرف سه چهار ماه در سال ۷۰۰ سروده شده است.^{۱۵}

د- **انتها نامه**، در وزن مثنوی مولوی شامل حدود هشت هزار بیت.

ه- **معارف سلطان ولد**، به نثری ساده و روان به تقلید معارف بهاء‌ولد و معارف برهان محقق و مقالات شمس نوشته شده است.

۵- **دیوان عارف چلبی**. عارف چلبی (متولد ۶۷۰- در گذشته ۷۱۹) نوه مولوی، پسر سلطان ولد و جانشین او بود.

عارف چلبی اهل سماع و عشرت و شادخواری و خوش‌باشی و عشق‌ورزی بی‌پروایی‌ها بود. بی‌پروایی‌ها و راه و روش رندانه و ملامتی‌وار او سبب شده بود که ظاهرپرستان تهمت‌اباحه به او می‌زدند. او برای ارشاد خداینده (اولجایتو) به مذهب اهل سنت و ترک تشیع، به ایران سفر کرد، اما پیش از آن که به سلطانیه برسد، خداینده در سال ۷۱۶ درگذشته بود.

دیوان فارسی او بیش از دو هزار بیت است.^{۱۶} مجموعه رباعیات او چاپ شده است.^{۱۷}

چون شعر این نوه پرشور و حال مولوی در ایران ناشناخته مانده، در این جا چند نمونه از رباعی‌های وی را که نشان‌دهنده شعر و اندیشه اوست، می‌آوریم:

در دیده روح ما نگاری دگر است	واندر سر ما همت کاری دگر است
تا کی به خزان عشق قانع باشیم	ما را جز ازین خزان، بهاری دگر است

هر گرتنه که دست صبر چالاکش کرد	از ماتم او پنجه غم چاکش کرد
دیروز وی آب روی آتش می‌برد	امروز کنون باد اجل خاکش کرد

ما اهل نیازیم و نه ایم اهل نماز	بگذار نماز را و پیش آر نیاز
گر دیده باطن تو بیناست ببین	اندر دل و جان ما دوصد قدس و حجاز

غافل منشین که این زمان است عزیز	هر دم که برآید از تو جان است عزیز
عمری که بیامده‌ست خواهد رفتن	ضایع مکنش که میهمانی است عزیز

جز می نبرد درد دلیم را، ز دلم ای ساقی عشق، باده‌ای مان در ده	اندیشه و ذکر بیش و کم را، ز دلم باشد که برد درد دلیم را، ز دلم
بر درگه او تنگ مجالی است جهان بیداری کس در این جهان ممکن نیست	انموذج حالی و محالی است جهان دریاب که خوابی و خیالی است جهان
از علم کجا بُود ورا اعلامی آن مرغ رسد به طعمه دانه علم	کز ما و منی گذر نکرد او گامی کان در ره دل دریده باشد دامی

۶- رساله فریدون سپه‌سالار. مجدالدین فریدون بن احمد سپه‌سالار (درگذشته ۷۱۲) به مدت چهل سال از مریدان مولوی بوده و به علت اشتغال در سپاه سلجوقیان، لقب سپه‌سالار یافته است. بعد از مرگ او، فرزندش تکمله‌ای شامل زندگی سلطان ولد و جانشینانش بر آن رساله افزوده است. رساله سپه‌سالار^{۱۸} نثری ساده و روان دارد و از منابع افلاکی در تألیف مناقب‌العارفین بوده است.

۷- مناقب‌العارفین افلاکی. شمس‌الدین احمد افلاکی (درگذشته ۷۶۱) از مثنوی خوانان خانقاه مولویه در قونیه بود و سال‌ها مشغول گردآوری مواد کتاب خود بوده و آن را در ده فصل به ترتیب در مناقب: بهاء ولد پدر مولوی، برهان محقق ترمذی، مولوی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی، سلطان ولد، جلال‌الدین چلبی امیر عارف، شمس‌الدین چلبی امیر عارف، شمس‌الدین چلبی امیر عابد، و نام‌های فرزندان آن‌ها تنظیم کرده است.^{۱۹}

مناقب‌العارفین آینه‌ای از احوال مُلک روم و زندگی مولوی و یاران اوست. نثری ساده و روان دارد و از تعبیرات خاص دیار روم و اصطلاحات دیوانی عصر سلجوقیان سرشار است. پاره‌ای از مطالب آن و کشف و کراماتی که به مولوی و دیگران نسبت داده، به طوری که پیش از این گفتیم، افسانه‌آمیز می‌نماید و استفاده از آن با رعایت جانب احتیاط و مراجعه به دیگر منابع آن عصر میسر است.

این کتاب را عبدالوهاب بن جلال‌الدین محمد همدانی (درگذشته ۹۵۴) در سال ۹۴۵ به نام «ثواقب‌المناقب» تلخیص کرده است.

زبان فارسی، در سده‌های بعد هم که با گسترش فرمان‌روایی خاندان عثمانی در سراسر آسیای صغیر زبان ترکی رسمیت یافت، باز هم به‌عنوان زبان مولوی، و زبان

مثنوی و غزل‌های او، نزد پیروان و دوست‌داران او گرامی ماند. زبان فارسی را با ذوق و شوق می‌آموختند و کسانی از آنان به فارسی شعر می‌سرودند، و در خانقاه‌های مولویه خواندن مثنوی و غزل‌های مولوی جزو سنن طریقت بود.

بر در و دیوار آرام‌گاه مولوی، جای جای اشعار فارسی او با خط‌های زیبا نقش بسته است. در مزار محمد چلبی دیوانه (درگذشته ۹۳۶) از پیران مولویه هم در قراحصار این بیت بسیار لطیف نوشته شده است:

باور مکن که بر سرم آید اگر مسیح دردی که یادگار تو دارم دوا کند

محمد چلبی در طریق رندی و آزادگی و وارستگی و آزاداندیشی دنباله‌رو عارف چلبی بود و اشعار فارسی هم از او مانده است.

بتدریج با قوت گرفتن زبان ترکی و ضعیف شدن زبان فارسی، برخورداری از مثنوی مولوی برای پیروان او دشوارتر می‌شد و ناچار در مرحله اول به شرح‌ها و در مرحله بعدی به ترجمه‌ها احساس نیاز گردید. در این باره به موقع صحبت خواهیم کرد. طریقت مولویه در عین حال که مورد علاقه افرادی از طبقات مختلف مردم بود، پادشاهان عثمانی هم از آن حمایت می‌کردند. موقوفاتی برای خانقاه‌ها اختصاص می‌یافت و مقرری سالیانه به پیران خانقاه‌ها پرداخت می‌شد. و این برعکس سیاستی بود که در مورد طریقت‌های دیگر اعمال می‌شد. مثلاً در دوره محمد فاتح حروفیه را ریشه‌کن کردند، در عصر بایزید دوم قلندریه، و در دوره‌های سلیم و سلیمان شیعیان تحت آزار و تعقیب بودند. در چنین مواردی که اقداماتی در سرکوبی یک گروه مذهبی به عمل می‌آمد، ابراز حمایت و محبت به مولویه افزایش می‌یافت. مثلاً در دوره سلیم سوم (۱۲۰۳-۱۲۲۲) که ینی‌چری‌های هبکتاشی با نظام جدید مخالفت ورزیدند و دولت تصمیم به سرکوبی بکتاشیان گرفت، سیاست حمایت از مولویه و تقویت و ترویج آن‌ها نمایان‌تر گردید.

از ۱۳۰۴ شمسی طریقت‌ها ممنوع گردید و خانقاه‌ها بسته شد، خانقاه‌های مولویه هم مشمول این حکم بود، اما اینک آیین‌های سالیانه مولویه، به‌عنوان جلوه‌هایی از فرهنگ عامّه، جزو برنامه‌های وزارت جهان‌گردی ترکیه، همه ساله مقارن با آخرین هفته پاییز بطور رسمی در قونیه برگزار می‌شود و نیز دستگاه‌های دولتی به‌دلایل مختلف بزرگداشت مولوی و گرامی‌داشت آرام‌گاه او را جزو سیاست رسمی خود قرار داده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مولوی را ترک‌ها مولانا (به کسر میم) می‌نامند و در برخی ترجمه‌ها به فارسی نیز بدان صورت نقل شده است، ولی از آن‌جا که در طی قرن‌ها نام این شاعر عارف در کتاب‌های فارسی به صورت مولوی آمده و در قرن اخیر مؤسساتی متعدد در ایران از دبیرستان‌ها و دبستان‌ها و تالارها و خیابان‌ها به این نام نامیده شده، بهتر این است که ما او را به همان نام آشنای مولوی بنامیم. بعضی‌ها هم به تقلید اروپایی‌ها (که ظاهراً از هندی‌ها گرفته‌اند) تعبیر رومی را درباره او بکار می‌بردند که آن هم نامناسب است.
۲. مناقب العارفین افلاکی: ص ۳۰.
۳. فروزان‌فر، رساله‌زندگانی جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی: ص ۲۳-۲۴.
۴. ابن بی‌بی، الاوامر العلائیه: ص ۲۲۹-۲۳۵.
۵. فیه ما فیه، چاپ فروزان‌فر: ص ۷۴.
۶. مسامرة الاخبار، آق‌سرایبی: ص ۹۱.
۷. رساله فروزان‌فر: ص ۱۰۱.
۸. طبق فرمان ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ آتاترک.
۹. خان ملک ساسانتی. یادبودهای سفر استانبول: ص ۱۷۵.
۱۰. معارف [جلد اول] به تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، از انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ، ۱۳۳۳. [جلد دوم] ۱۳۳۸.
۱۱. از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ [۱۳۴۰] تاریخ مقدمه آبان ۱۳۳۹.
۱۲. چاپ احمد خوش‌نویس (عماد) تهران ۱۳۴۹، جزو اول آن به تصحیح دکتر محمدعلی موحد، از انتشارات علمی دانش‌گاه صنعتی، تهران، ۱۳۵۶.
۱۳. چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۱، آنکارا.
۱۴. چاپ جلال همایی، ۱۳۱۵، تهران.
۱۵. چاپ دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۵۹، مؤسسه مطالعات اسلامی دانش‌گاه مک‌کیل، تهران.
۱۶. گلپنارلی، فهرست کتاب‌خانه قونیه، ج ۳ ص ۲۱.
۱۷. رباعیات اولو عارف چلبی، چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۹، استانبول.
۱۸. رساله فریدون بن احمد سپه‌سالار، چاپ سعید نفیسی ۱۳۲۵، تهران.
۱۹. مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیجی، انتشارات انجمن تاریخ ترک، دو جلد، آنکارا ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱.